

قرار داد اجتماعی

تالیف ژان ژاک روسو

فصل ششم — در عهد نامه اجتماعی

قبل از آنکه نوع بشر داخل حوزه اجتماع و حضارت شود در حالت طبیعی اولیه میزبست ولی موانع و مشکلات زندگی او را بطوری از هر طرف احاطه نموده بود که قوای فردی هیچ کس تاب مقاومت نداشته و نمی توانست از عهده رفع آنها بر آید. لهذا دیگر ادامه حالت طبیعی برای انسان غیر مقدور شمرده شده و مجبور شد برای حفظ جان خود هم شده است چاره اندیشد.

چون هیچیک از افراد نمی توانستند بیش از قوای طبیعی که در بدن آنها موجود بود قوای جدیدی برای خود احداث نمایند و قوای فردی آنها هم برای رفع مشکلات کافی نبود چاره کار خود را در این دیدند که هر یک قوای خود را با قوای سایرین منضم کرده و همان قوای موجوده افراد را بطور کلی بجزایان اندازند تا این قوه کلی بتواند در مقابل هر مشکلی مقاومت ورزد.

این بود که هر یک از افراد بشر برای حفظ شخص و نوع خود شان حاضر شدند که قوای طبیعی خود را در تحت

شرایط مخصوصی يك نقطه متمرکز ساخته و چرخهای اجتماعی را بوسیله يك محرك قوی كه عبارت از قوه کلیه باشد بدوران انداخته و از وحدت قوای متفرقه استفاده نمایند .

بدیهی است كه تولید يك قوه کلی جز باتصال و اتحاد قوای جزئیة امکان پذیر نیست ولی اشكالی كه در اینجا فرض میشود يك نکته است كه ما از ایراد آن ناگزیریم : چنانكه سابقا شرح داده ایم هر فردی از افراد بشر دارای دو خط طبیعی است كه بواسطه آنها شخص خود را صیانت نموده و از زندگانی تمتع میبرد : یکی قوه نیروی طبیعی و دیگری آزادی .

اکنون به بینیم باچه ترتیب ممکن است كه قوای افراد بیکدیگر منضم و متحد شود بدون آنكه از میزان قوه نیروی هر فردی كاسته شده یا بحق آزادی طبیعی او لطمه برسد ؟

اشكال فوقرا ممكن است در طی عبارت ذیل تقریر نمود : « مقصود پیدا كردن يك شكل شركت و اتفاق است كه در ظل حمایت قوه کلیه عمومی نفوس و اموال هر يك از شركاء محفوظ و مصون مانده و در صورتیکه بواسطه شركت مزبور هر فردی از افراد با كل متحد شده جز به نفس خود از هیچكس هم اطاعت نکرده و همان آزادی طبیعی را كه قبل از وجود شركت داشته بعد از انعقاد آن نیز داشته باشد » .

مسئله فوق يك مسئله اساسی است كه كتاب (قرار داد

اجتماعی (حل ان را تعهد کرده و پایه مباحث خود را بر روی ان استوار ساخته است .

فصول و مواد قرار داد اجتماعی بطوریکه در نفس طبیعت عهد نامه مندرج است که کمترین تغییر باعث فسخ و لغای ان شده و بکلی آثار مترتبۀ انرا باطل میسازد .

محتمل است که هیچ وقت مواد این عهد نامه شفاها مابین

شرکاء و معاهدین مذکور نشده و در روی ان بحثی در بین آنها

نرفتمه باشد . معذک طوری طبیعی است که در هیچ نقطه از نقاط

اسول ان فرق نکرده و تمام ملک مختلفه عالم بالتضمین مفاد انرا

تصدیق نموده و رسمیت شناخته اند . بجهتیکه اگر عهد نامه

اجتماعی نقض شود هر فردی از افراد بحالت ازادی طبیعی اولیه

بازگشت نموده و همان حقوقی را که از خود بدیگران تفویض

کرده بود مجدداً مالک خواهند شد . وقتی کسی با نظر دقت ملاحظه

کنیم می توانیم کلیه مقررات عهد نامه را در طی ماده واحده ذیل

بیان بنمائیم : « هر یک از شرکاء نفس خود و تمام حقوق طبیعی

خود را با کلیه هیئت جامعه معامله و مبادله مینماید »

با ترتیب فوق چون هر فردی خود را تفویض بکلی نموده

و شرط تفویض بهیئت کلیه شدن هم برای همه مساوی است پس

در مقابل حقوقی که هر شخص بسایر افراد جامعه از طرف خود

واگذار نموده حقوقی نیز از طرف ان ها باو تعلق خواهد گرفت

و برای احدي در این معامله منافع خصوصی نمیتوان تصور کرد تا بار دوش دیگران واقع شود

بعلاوه چون مبادله و معامله طوری واقع میشود که هیچکس برای خود نمی تواند حتی را ذخیره نموده و بنفس خود اختصاص دهد و بلکه يك وحدت حقیقی کامل که هو حق ما بین حقوق کلیه افراد حاصل میشود لذا برای هیچیک از شرکاء حق اعتراض باقی نخواهد ماند : زیرا که اگر برای بعضی اشخاص حتی بطریق خصوصی منظور و ملحوظ شود يك محکمه عالی که بتوان در آنجا بر علیه او و بر علیه کلیه جامعه اقامه دعوی نمود وجود ندارد و هر فردي از نقطه نظر آنکه قاضي و حاکم نفس خویش است می تواند مدعی قضاوت عمومی شود ؛ پس مجدداً حالت طبیعی که تنازع افراد و تقدم حق اقوی باشد ظهور کرده و شرکت بالضروره ظالمانه و بیفائده خواهد شد

باري از نقطه نظر آنکه هر فردي خود را تسلیم و تفویض همه جامعه نموده مثل اینست که هیچکس تسلیم هیچ کس نشده و هنوز آزادي شخصی اول محفوظ است و از نقطه نظر آنکه هیچ فردي از شرکاء نیست که در مقابل حقوق تسلیمی خویش از دیگران حقوقی دریافت نکرده باشد تعادل کامل بعمل آمده و از قوای فردي هیچکس چیزی کاسته نشده سهل است که در ظل قوه کلیه جامعه میتواند قوای موجوده خود را از تعرض هر کسی محفوظ و مصون دارد .

بنابر این پس از ریختن حشو و زوائد میتوان متن عهد نامه اجتماعی را در طی عبارت ذیل که هر يك از شرکاء بتمام افراد جامعه خطاب میکند مندرج دانست : « من نفس خود و تمام اختیارات و حقوق را در تحت اداره عالیه اراده عمومی واگذار مینمایم مشروط بر آنکه هر فردی از ما عضو لاینفک کل محسوب شده و از قوای عمومی بطور تساوی استفاده کنیم » فوری در عوض اشخاص که اعضای معاهدین شرکت محسوب میشوند عهد نامه اجتماعی بصورت يك شخص کلي معنوی در می آید که بقدر عده آراء جموعه افراد معاهدین عضو داشته و وحدت شخصي و هویت عمومی بلکه حیات و اراده ان از نفس قرار داد اتخاذ شده است .

این شخص کلي معنوي که از اتحاد اراء عموم افراد تشکیل یافته سابقا بنام مدینه نامیده میشد (cité) و حالیه نام جمهوریت République یا هیکل سیاسی Corps politique بخود گرفته و هیکل مزبور باعتبار اعضاي خود از نقاط نظر مختلفه اساسی متنوعه بخود می گیرد .

مثل اینکه این هیکل سیاسی نسبت بیک هیکل سیاسی خارجی دیگر دولت . (۱) Puissance و نسبت بداخله خود نیز از

(۱) بعضی لغات فوق در زبان فرانسه دارای معانی دیگری

است که در ترجمه بامتن عبارات مصنف منطبق نمیشود - لذا

جهت آنکه عامل و مطاع و فرمان رواست حکومت ، souverain و از حیث آنکه در تحت يك قانون مخصوصی اداره میشود ملت و مملکت نامیده میشود . état .
 و چون قرار داد اجتماعی از شرکت عموم افراد ملت تشکیل یافته ، پس افراد ملت را از این حیث که تشکیل دهنده قدرت عالیہ عمومی هستند جماعت یا اهل مدنیہ Citoyens و از باب آنکه مطیع قدرت عالیہ عمومیہ هستند ، رعیت Sujets نامند .
 هر چند اصطلاحات فوق را بمعانی دیگر نیز استعمال کرده و یکی را بجای دیگری اطلاق نموده اند ولی آنچه مانوشتم بمعنی حقیقی آنها نزدیک تر است .

فصل هفتم - حکومت یا قدرت عالیہ

از قواعد و اصول گذشته معلوم گردید که عهد نامه شرکت اجتماعی محتوی تعهداتی است که اشخاص مخصوص بطور تناوب و اشتراك با هیئت جامعه بسته اند و طرفین نسبت بیکدیگر تعهدات و تضمیناتی کرده و بعبارة اخیری هر شخصی مثل اینست که با نفس خود در تحت يك نسبت مضاعف و بالمفاوضه

ما بمناسبت مفاهیم تعریفات الفاظ را ترجمه نموده و عین لغات را هم باخط لاتین نوشتیم شاید دیگری بتواند الفاظ بهتری برای آنها انتخاب کند

قرار دادی منعقد کرده است که از طرفی عضو حکومت و از سمتی جزو رعیت محسوب می‌گردد.

ممکن است کسی اشکال کند که موافق قوانین حقوقی هیچکس در مقابل حقوقی که بدمه خود دارد در هیچ محکمه

مسئول و معاقب نبوده و بنا بر این تعهداتی هم که شخص خود،

با خود کند لغو باطل شمرده می‌شود چونکه مدعی و مدعی علیه عین

یکدیگر خواهد بود پس آن تعهدات مشترک نیز که با یک

نسبت مضاعف منعقد می‌شود. چون طرف ایجاب و قبول یکی

است، صورت قانونی بخود نخواهد گرفت.

جواب اشکال فوق اینست که باید فرق گذاشت مابین معاملات

و تعهداتی که شخص با نفس خود تنها منعقد سازد با معاملاتی

که با یک جامعه می‌کنند که خود یک فرد از آنها محسوب می‌شود

و ضمناً حتی هم بخودش تعاق خواهد گرفت.

این نکته را نیز باید دانست که ان کنکاش و شورای

عمومی که رعایا را بر عایت حقوق حکومت و اطاعت فرمان

او که مظهر قدرت عمومی است مجبور میکند، هر چند

دارای دو جنبه مختلف است که از یک جنبه بارعیت و از دیگری

بالحکومت تناسب دارد و می تواند رعیت را در مقابل تعدی

بمخوق حکومت اجبار و الزام باطاعت و اشیاد نماید ولی بر عکس

نمی تواند حکومت را که بمنزله قدرت عالی است نسبت بتعهدات

خودش ملزم و مجبور سازد زیرا که حکومت با لذات قدرت
عالیه کلیه افراد ملت محسوب شده و هیچ قدرتی فوق آن متصور نیست.
و اگر قوانینی برای اجبار و الزام او وضع بشود با طبیعت
و ذات او مخالف است.

پس چون قدرت عالیه عمومی یعنی حکومت برخلاف افراد
ملت فقط دارای يك جنبه است و تصور آن جز در تحت نسبت
واحد امکان پذیر نیست کلیه معاملات و معاهداتی که با خود
منعقد سازد بمنزله معاملات و معاهدات هر فردی است بانقس خود

که بطلان آنرا تذکر دادیم
از این جا يك نکته میتوان فهمید که هیئت کلیه ملت
در تحت هیچ قانونی نسبت بخودش مجبور نخواهد شد و قرار
داد اجتماعی هم مابین این هیئت کل با خودش انعقاد نخواهد یافت
زیرا که این قرار داد فقط دارای يك طرف است که هیئت
کلیه ملت باشد و طرف مقابل برای او فرض نشده ولی برخلاف
می تواند هر نوع قرار دادی با يك هیئت کلیه دیگر منعقد
ساخته و از نقطه نظر و حدث شخصی که هر ملت و حکومت
دارد طرفین در مقابل تعهدات خود مجبور و ملزم بوفای
عهد باشند.

اما هیکل سیاسی یا حکومت چون هستی و موجودیت او
جز عین قرار داد مقدس اجتماعی چیزی نیست بهیچوجه الزام

و اجبار در موضوع او متصور نخواهد شد، نه نسبت بخود نه نسبت بخارج و حتی تخطی از عهد نامه اجتماعی هر برای او ممنوع است .

و از اینجاست که هیچ حکومتی نمیتواند يك قسمت از حقوق خود را بدیگری تفویض کند، یا مطیع حکومت دیگر گردد زیرا که هستی و موجودیت او، بموجب عهد نامه اجتماعی عبارت است از همان حقوقی که ملت باو اختصاص داده؛ و ترك يك حق یا اطاعت از دیگری مخالف عهد نامه اجتماعی است که هویت و وجود او عین آنست. پس بمحض تخطی از قرار داد اجتماعی وجودش معدوم شمرده شده و تفویضات و معاملات او هم کالعدم خواهد بود؛ ذات نیافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش .

بمحض آنکه ملت، بواسطه قرار داد اجتماعی از مجموعه قوای

طبیعی و حقوق افراد يك هیكل کفای معنوی یعنی حکومتی را تشکیل داد ان حکومت بمنزله بدن و تمام افراد جامعه بجای اعضا و اجزای او خواهند بود؛ بدیهی است که بدن و وجود خارجی ندارد جز اجتماع کلیه اجزا و اعضای که او را تشکیل داده اند و موجودیت بدن عین وجود اعضا و اجزای اوست لاغیر .

پس بقاعده فوق هم چنانکه اگر یکی از اعضا متالم

و متاثر شود تمام بدن متاثر میشود و اگر در دورنجی عارض بدن گردد کلیه اعضا از آن متالم میگردند، در دولت و ملت نیز تعدی بحقوق هر يك رخنه در حقوق دیگری وارد خواهد ساخت.

و از این جهت است که منافع مشترک طرفین قرار داد و تکلیف قانونی آنها اقتضا می کند که حقوق یکدیگر را محترم شمرده و یکدیگر را صمیمانه معاونت و معاضدت نمایند. و در تحت ظل همین نسبت مضاعف کلیه منافع و مصالح خود را در رعایت حق دیگران بشناسند.

و چون حکومت از کلیه اشخاصی که او را تشکیل میدهند ترکیب شده و نمی توان برای او منافع که بر ضد منافع عموم باشد تصور کرده لذا قوه حاکمه در مقابل تعهداتی که نسبت بر عایا کرده محتاج هیچگونه ضامن و وثیقه نیست زیرا که محال است يك بدنی بخوابد یا باعضای خود اذیت و آزار روا دارد و حتی عنقریب شرح خواهیم داد که حکومت قادر نیست بر احدی از افراد خاص هم تعدی و تخطی کند.

پس هر حکومتی مادام که وجودش بر قرار است دلالت دارد بر اینکه چنانچه باید باشد هست و الا تخطی او بمنزله معدوم شدن اوست ولی بر عکس چون رعیت نسبت بحکومت اینطور نیست و هر فردی در جامعه دارای يك منافع خصوصی بر خلاف منافع عموم است اگر وسائلی برای تامین و ضمانت

تعهدات رعیت نسبت بحقوق حکومت پیدا نشود بچوچه اطمینانی بقرار داد آنها نبوده و ممکن است از مقررات خود تخلف ورزند .

فالحقیقه هر فردی . از نقطه نظر آنکه يك نفر انسان است ، میتواند يك اراده یا عقیده خاصی مخالف اراده عمومی یا موافق آن داشته باشد . و منافع خصوصی او ممکن است او را برخلاف منافع عموم تحریک نماید . وجود مختار و استقلال نفس و هویت شخصی او با اجازه میدهد که مثلا از تادیبه برداخت مالیات می کسی منافع عمومی بان بسته است سر پیچی کرده و يك ضرر کلی را بر جامعه در مقابل يك منافع جزئی که چندان هم شاید برای او اهمیت نداشته باشد تجویز کند .

و چون حکومت يك شخص کلی معنوی فرض میشود که در خارج متحقق نیست زیرا که يك شخص نیست) و هر شخص می تواند از حقوق مدیت که در صورت تشکیل حکومت است متمتع شود بدون آنکه بخواهد بتکالیف يك نفر رعیت که اطاعت و فرمان برداری است عمل نماید .

پس این ها يك ظلمهائی است که هر چه بیشتر پیش رود بیشتر موجب خرابی مملکت و حکومت که بمنزله هیکل کلی جامعه است خواهد شد

برای اینکه عهد نامه اجتماعی فقط يك دستور العمل

فرضی و خیالی غیر قابل الاجرائی تصور نشود، بالتضمن حاوی يك تعهدی است كه، بتهائی می تواند تمام تعهدات دیگر را محكم نموده و اجرائی انها را ضمانت نماید و آن اینست كه هر كس از اطاعت و فرمان برداری اراده عمومی سر پیچی كند بیرونی قوه همان اراده عمومی مجبور باطاعت خواهد شد.

كمان نرود كه اگر اراده عمومی يك نفر را بخواهد مجبور باطاعت كند مثل اینست كه آزادی طبیعی را از او سلب کرده باشد و حال آنكه مقصود ما از انعقاد عهد نامه اجتماعی آن بود كه آزادی اشخاص ضمنا محفوظ باشد زیرا كه مجبور كردن اراده عمومی کسی را باطاعت خود مثل آنست كه او را مجبور یا آزاد بودن کرده باشد زیرا شرط عضویت شركت اجتماعی این است كه هر فردی حقوق خود را تفویض بجامعه نموده و تمام اختیارات شخصی خود را در تحت اراده حكومت عمومی واگذار کرده و در مقابل همان مقدار از حقوق و اختیارات دیگران سهم ببرد پس اگر تخلف از شرط مزبور بنماید چون بمنزله تعدی بحقوق دیگران است اخلال بچرخهای ماشین سیاسی واجتماعی وارد ساخته و گویا قرار داد خود را فسخ کرده و بهمان آزادی طبیعی اولیه برگشته است.

چون قوه آزادی طبیعی فردی او با قوای کلیه عمومی نمی تواند مقاومت کند مجبور باطاعت شده و از آزادی سیاسی متمتع خواهد شد؛ اینست كه كفتیم اجبار او باطاعت واقعا

اجبار با آزادی است و همین اجبار است که قرار داد های سیاسی و مدنی و اجتماعی را قانونی و مشروع ساخته و بدون وجود این اجبار هزاران ظلم و فحشاء و تعدی و تجاوز بظهور خواهد رسید

فصل هشتم - حالت مدنی

انتقال از حالت طبیعی بحالت مدنی در وجود انسان تغییرات جالب توجهی احدث می نماید مثل آنکه قبل از دخول در حوزه تمدن انسان طبعاً ظالم و متعدی بوده و هر فردی میخواست تا آنجا که بتواند دست درازی بحقوق دیگران کند ولی بر عکس بواسطه مدنیت اساس رفتار و کردار خود را بر پایه عدالت استوار ساخته و در کلیه احوال مراعات نکات اخلاقی و منافع اجتماعی را ملحوظ داشته و بنوع پرستی و معاونت دیگران معتاد شد. همان وقتی که ادای وظیفه جانشین تجاوزات طبیعی کردید، و حقوق شناسی در مقابل حرص و آز وی سد محکمی استوار ساخت انسان که جز خود کسی را نمیخواست و نمی ساخت مجبور شد که اصول زندگی خود را تغییر داده و بجای آنکه بتمایلات نفسانی و هوسات شخصی خود گوش دهند بمشاوره عقل و تدبیر معتقد گردد.

هر چند ابتداء در اثر تمدن از خلی منافع و عوائد طبیعی محروم ماند، ولی بالاخره هزاران فوائد بزرگتر و بهتر از کمون طبیعت بیرون آورده و خسارات خود را بمراتب بیشتر

جبران نمود : قوای طبیعی و مشاعر او که از ادراک همه چیز محروم بود بکار افتاد و وسعت یافت : افکار و احساسات او باز شد خیالات و مقاصد او شکل شرافتمندی و علوهت بخود گرفت و روح او تا آن درجه بلند پروازی نموده رتروقی یافت که اگر تعدیات پستیکی و اجحافات سیاسی او را بحالت سقوط و درجه سببیت اولیه تنزل ندهند باید آن ساعتی را که از عوالم طبیعی قدم بیرون نهاده و از حالت يك حيوان جاهل محدود النظر بعالم انسان یا شعور دانشمند عمیق الفکر منتقل شده برای همیشه مبارک و میمون شمارد بالاخره می توانیم طرفین معادله را مختصر کرده و در تحت جمله مختصر ذیل منافع و ضرر انسان را از ترك حالت طبیعی و قبول تمدن بسنجیم ضرر انسان در قرار داد اجتماعی از دست دادن آزادی طبیعی است که بهیچ حدی محدود نبوده و تا هر جا دست رس داشت می توانست دست اندازی کند.

تبع او بدست آوردن آزادی حقوقی است که بتوسط آن کلیه مال و جانش از تعرض دیگران محفوظ میماند

برای اینکه بخوبی فوائد این مبادله مشهود گردد باید قبلاً معنی آزادی طبیعی و حقوقی را از یکدیگر تفکیک ساخته سپس بمقایسه آنها پردازیم

آزادی طبیعی است که هر فردی در تمام کارها آزاد بوده و تا آنجا که زورش برسد می تواند از مال خود و دیگران

در تحت تصرف در آورده و دیگران را با نیروی شخصی مقهور سازد؛ پس حافظ این آزادی قوه و نیروی شخصی است و هر کس زورمند تر است بهره او از این آزادی بیشتر خواهد بود آزادی حقوقی است که هر کس هر چه در دست دارد و از راه مشروع تحصیل کرده مختص بخود او بوده و هیچ کس حق دست اندازی باموال و مختصات او را نداشته باشد و حافظ این آزادی قوه اراده عمومی است که متجاوز بحقوق دیگران را موافق قوانین موضوعه منکوب و مجازات خواهد ساخت.

علاوه بر آزادی حقوقی انسان در اثر تمدن دارای آزادی روحانی و اخلاقی نیز گردید که بدون آنها هیچکس مالک خود نبوده و در نفس خود مختار نیست.

زیرا که اطاعت شهوات نفسانی و هوسات طبیعی عین عبودیت بوده و بر عکس اطاعت از قوانینی که خودانرا وضع و قبول نموده است عین آزادی است.

مراد در اینجا ذکر معنی آزادی نیست زیرا که معنی فلسفی و حقیقی آزادی از موضوع بحث کنونی ما خارج بوده و آنچه ذکر شد فقط از نقطه نظر توضیح

فصل فوق است . (بقیه دارد) (مایل)